

خدا چون سلام به روی ماهت...

راهنمای خلبازی‌های مکس و مالی  
چگونه تبهکار را  
دستگیر کنیم!



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



# راه‌های خارج‌بازی مکس و مالی

چگونه تبهکار را  
دستگیر کنیم!



دومینیک بارکر  
هانا شاو  
مسعود ملک‌یاری

سرشناسه: بارکر، دومینیک  
عنوان و نام پدیدآور: چگونه تبهکار را دستگیر کنیم! / نویسنده: دومینیک بارکر؛ مترجم: مسعود ملک‌یاری، مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۱۳۱ ص  
فروست: راهنمای خل‌بازی‌های مکس و مالی.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۵۰۶-۷  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا  
یادداشت: عنوان اصلی: How to catch a criminal.  
موضوع: داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰ م.  
موضوع: English fiction -- 20th century  
شناسه‌ی افزوده: ملک‌یاری، مسعود، ۱۳۵۹ - مترجم  
شناسه‌ی افزوده: شاو، هانا  
شناسه‌ی افزوده: Shaw, Hannah  
ردمبندی کنگره: ۷۷ ۱۳۹۷ ج ۲۲۳۶ پ ۳ / PZ  
ردمبندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۷۰۲۵۲۶  
۷۰۷۸۴۰۱



## انتشارات پرتقال

راهنمای خل‌بازی‌های مکس و مالی  
چگونه تبهکار را دستگیر کنیم!

نویسنده: دومینیک بارکر

تصویرگر: هانا شاو

مترجم: مسعود ملک‌یاری

ویراستار: سمیرا امیری

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: علیرضا لاک‌زاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سحر احدی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۵۰۶-۷

نوبت چاپ: اول - ۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: خاورمیانه

چاپ: پارسا نقش

صحافی: مهرگان

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



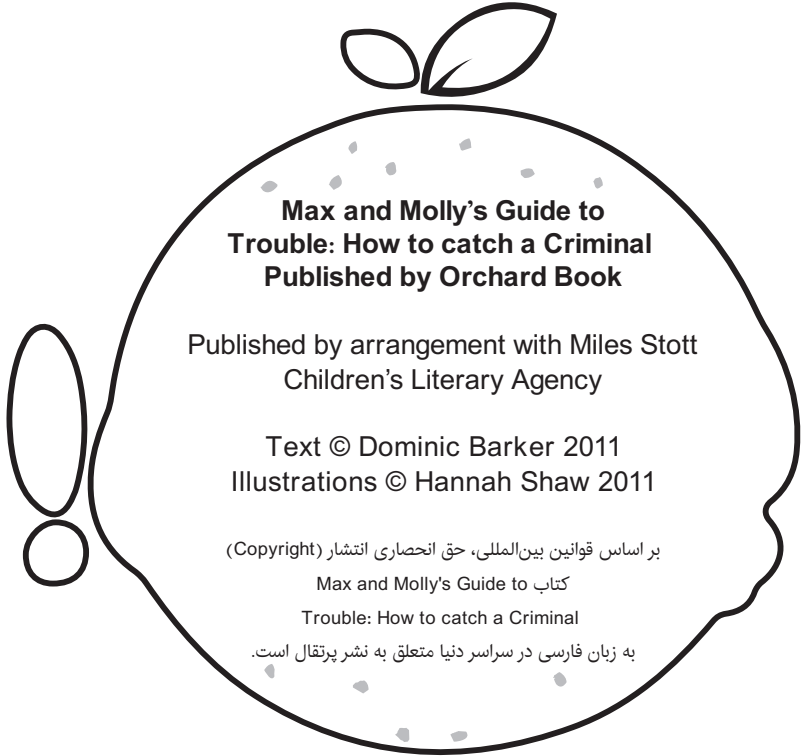
kids@porteghaal.com

برای کاترین، مارتین، جیمز و آنا  
د.ب

برای کلارا  
ه.ش

برای بچه‌های سیستان تا  
در میان غبارها، گاهی بخندند.  
مسعود ملک‌یاری





**Max and Molly's Guide to  
Trouble: How to catch a Criminal  
Published by Orchard Book**

Published by arrangement with Miles Stott  
Children's Literary Agency

Text © Dominic Barker 2011  
Illustrations © Hannah Shaw 2011

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب Max and Molly's Guide to

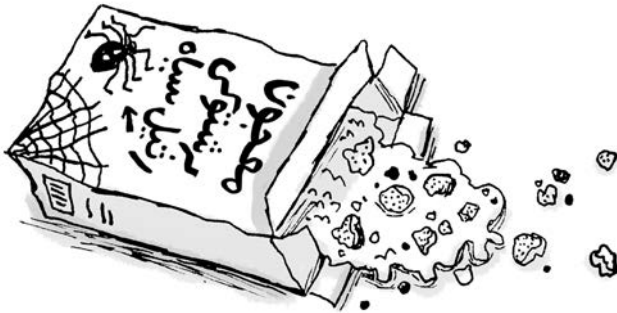
Trouble: How to catch a Criminal

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.





# تق و توق، ترق تروق، فرجُ فُروج



مکس با اصرار گفت: «همه چی رو با هم قاطی کن مالی.»  
در یکی از خانه‌های خیابان چهل و دومِ لابورنام  
وقت صبحانه بود و مکس و مالی پسرِ دوقلو  
سرگرم کشف بهترین صبحانه‌ی برشتوکی جهان  
بودند.

کمابیش نیم‌ساعتی مشغول بودند و هنوز هم  
کار زیادی مانده بود که...  
مامان وارد آشپزخانه شد و جیغش به هوا رفت:  
«این چه وضعیه!»  
مکس و مالی نگاهی به دوروبرشان انداختند،  
شیشه‌های بدون در و پاکت‌های پاره‌وپوره همه‌جا  
دیده می‌شدند.



«هر وقت می‌خواین چیزی اختراع کنین، باید همه‌جا رو به گند بکشین؟»  
مالی توضیح داد: «این نشون می‌ده که کارمون رو درست انجام می‌دیم.»  
مکس از مامانش پرسید: «هیچ می‌دونستین الکساندر فلمینگ شلخته بوده که تونسته پنی‌سیلین رو کشف کنه؟ اگه مرتب و منظم بود الان همه‌مون مریض بودیم.»  
مامان گفت: «اگه همین الان آشپزخونه رو تمیز و مرتب نکنین، منم مریض می‌شم. می‌رم حموم و وقتی برمی‌گردم باید همه‌چی مثل اولش شده باشه.»  
و پایین پله‌ها ناپدید شد.

مکس گفت: «مامان می‌خواد تا وقتی که از  
حموم برمی‌گرده همه‌چی مرتب شده باشه.»  
مالی گفت: «ولی نگفت حمومش چه قدر طول  
می‌کشه.»

مکس پرسید: «به نظرت مامان خیلی چرک  
بود؟»

مالی اعتراف کرد: «راستش از صورتش که نمی‌شد  
چیزی فهمید. ولی لباس خواب تنش بود، فکر کنم  
خیلی کثیف بود.»

مکس گفت: «پس حمومش خیلی طول  
می‌کشه.»

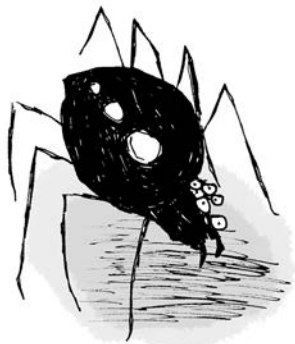
با این حساب، مکس و مالی تمیزکاری را گذاشتند  
برای بعد و آخرین کارهای صبحانه‌ی برشتوکی

جدیدشان را انجام دادند.  
وقتی کارشان تمام شد، مالی گفت: «یه اسم  
می‌خواد؛ اسمی که با همه‌ی برشتوک‌های دیگه  
فرق داشته باشه تا یاد مردم بمونه.»  
مکس پیشنهاد داد:

## معجون برشتوکی رتیل سیاه

چه‌طوره؟

مالی با شک و تردید گفت: «رتیل سیاه همون  
عنکبوت زهردار نیست؟»



مکس به نشانه‌ی تأیید سر تکان داد: «آره  
دیگه، مردم عاشق چیزهای زهردارن. هر روز توی  
تلویزیون درباره‌شون برنامه می‌سازن.»  
مکس هر وقت می‌خواست خیال کسی را راحت  
کند، مثال وحشتناکی از طبیعت می‌زد. همیشه  
هم خیال طرف ناراحت‌تر می‌شد!  
مالی گفت: «خیلی خب. حالا که اسم داره، باید  
یکی رو پیدا کنیم که بخوردش.»  
مکس گفت: «من می‌خورم.»  
مالی سر تکان داد: «خب تو که می‌دونی چه قدر  
خوبه. باید روی کسی امتحانش کنیم که چیزی  
ازش نمی‌دونه.»  
مکس گفت: «دوروبرمون کی هست که چیزی

ازش ندونه؟  
هر دو چند لحظه فکر کردند.

«بابا!»

## آزمایش مزه



بابای مکس و مالی در حیاط لم داده بود، از  
آفتاب بامدادی حظ می‌برد و روزنامه‌ی محلی  
ترزول را می‌خواند.

مالی با کاسه‌ای پر از **معجون برشتوکی**  
**رتیل سیاه** رفت سراغش. «بابایی!»



بابا که سرش توی روزنامه بود، گفت: «بیشتر  
از سه تا دزدی اتفاق افتاده، یکی شون تو خیابون  
پارک بوده.»

خیابان پارک، روبه روی خیابان لابورنام بود.  
مالی کاسه را کنار دست بابا گذاشت و گفت:  
«برات صبحونه آوردیم.»



بابا ادامه داد: «طلا و جواهر خانم لینچ رو هم بردن. دزده خودش رو جای مأمور شرکت بیمه جا زده. سراغ پیرمردها و پیرزن‌ها می‌رفته و بهشون می‌گفته که پول برنده شدن و اگه کارت شناسایی نشون بدن، می‌تونن جایزه رو بگیرن. اون بیچاره‌ها هم دنبال مدارک می‌رفتن و آقا دزده هم توی خونه گشتی می‌زده و هر چیز باارزشی می‌دیده، کش می‌رفته.»

بعد بی‌آن‌که سرش را از روی روزنامه بلند کند، یک قاشق پر از معجون برداشت و توی دهانش گذاشت.



«پلیس هیچ سرنخی از...»



بابا که رنگ از رخسارش پریده و نفسش بند  
آمده بود، گفت: «این دیگه چی بود؟»  
مالی توضیح داد: «معجون جدیدمونه.»  
مکس گفت:

### «معجون برشتوکی رتیل سیاه»

بابا بریده بریده گفت: «وح... شت... ناکه.»  
مالی با دلخوری گفت: «امکان نداره بد شده  
باشه. ما همه‌ی چیزهایی رو که مردم برای صبحونه  
دوست دارن، ریختیم توی یه کاسه و با هم قاطی  
کردیم.»  
بابا گفت: «منظورت از همه‌چیز چیه؟»